

## پیش‌خوان

**به بهانه انتشار اثر پژوهشی «محرم ۱۳۵۷ به روایت اسناد»**

### محرم انقلاب

■ **شاهد توحیدی**

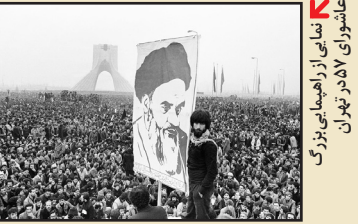


اثری که هم‌اینک در معرفی آن سخن می‌رود، تأثیرات عزاداری محرم بر نهضت و انقلاب اسلامی و به طور اخص، تأثیرات محرم بر پیشبرد انقلاب اسلامی را، به زبان اسناد روایت کرده است.این تحقیق مبتنی بر سند، از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شده و منصور خلیلی آن را به سامان رسانده است. مؤلف در تشریح محتوای کتاب، در دیباچه خویش بر آن، چنین آورده است:

«این پژوهش سندی تلاش می‌کند اسناد مربوط به حوادث، درگیری‌ها، تظاهرات، اعلامیه و… را در محرم ۵۷ ارائه کند. اسناد فوق از مجموعه چند صد برگ سند که عمدتاً از آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی استخراج گردیده، انتخاب شده‌اند. تلاش برای یافتن اسنادی در این باره از مراکز تخصصی مرکز تقریباً ناموفق بوده و مراجع به آنها نتیجه خاصی در برداشت. اسناد استخراج شده از آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی نیز تفکیک و اسناد تکراری، غیرمربوط و… جدا و بقیه برای درج در پژوهش انتخاب شده است، با توجه به اینکه اکثر این اسناد گزارش مأموران ساواک از اشخاص و رویدادها بودند، بعضاً بسیار ناخوانا و بدخط بوده و همین امر دشواری خواندن و تصفیه و تفکیک اسناد را دوچندان می‌ساخت.

تحقیق دارای دو بخش می‌باشد: بخش اول مدخل پژوهشی است که خود از سه فصل تشکیل شده است. در فصل اول که نگاهی اجمالی به عزاداری محرم در طول تاریخ و تأثیر آن بر تحولات سیاسی نام دارد، به بررسی سیر اجمالی بر گزار ی عزاداری سیدالشهدا از آغاز تا سال ۱۳۵۷ می‌پردازد و خود از دو قسمت تشکیل شده است:

الف) عزاداری برای امام حسین از آغاز تا شروع نهضت امام خمینی که در پی آن تأثیر واقعه عاشورا



گل‌های آزادیملی درروز عیدولادری تهران

را بر نهضت‌های شیعی چون توپین، مختار، زبدین علی و پسرش یحیی، قیام نفس زکبه و… به‌طور کاملاً اجمالی بررسی کرده و سپس به مخالفت خلفای اموی و خصوصاً عباسی با برگزاری عزاداری امام حسین و ویرانی مرقد ایشان توسط برخی از آنها اشاره شده است. در ادامه این قسمت به اوضاع شیعیان در دوران آل بویه، سلجوقیان و ایلخانان پرداخته و سپس اوضاع آنها پس از به قدرت رسیدن پادشاه شیعی صفویه به‌طور اجمالی بررسی می‌شود. در ادامه اشاراتی نیز به استفاده انقراپیون عصر مشروطه از ماه محرم و نقش اجتماعات عزاداران این ماه در پیروزی این انقلاب شده است. پس از آن به مخالفت رضاشاه با برگزاری عزاداری امام حسین و ممنوع شدن آن در نیمه دوم حکومت وی پرداخته می‌شود.

ب) در قسمت دوم این فصل به بررسی و تأثیر قیام امام حسین بر نهضت امام خمینی خصوصاً قیام پانزده خرداد -که در دهه دوم محرم سال ۱۳۸۲ ق رخ داد- پرداخته شده و نقش هیئت‌های عزاداری امام حسین در به وجود آمدن قیام پانزده خرداد، به‌خصوص در سطح بازار تهران و شهر ورامین، مورد اشاره قرار می‌گیرد. در فصل دوم به بررسی روزانه تحولات، درگیری‌ها و اتفاقات ماه محرم ۱۳۵۷ از ابتدا تا انتها به‌خصوص دو تظاهرات تعیین‌کننده روزهای تا‌سوعا و عاشورا در سرتاسر کشور پرداخته و سعی شده با ارائه جزئیات برای خوانندگان، اهمیت حوادث این ماه در سرنوشتی رژیم و پیروزی انقلاب ترسیم شود. آنجایی که روز اربعین را باید به‌طور طبیعی دنباله حوادث ماه محرم محسوب نمود در انتهای فصل، به تظاهرات این روز در تهران و دیگر نقاط کشور پرداخته شده است.

در فصل سوم که فصل پایانی بخش اول این پژوهش محسوب می‌گردد، به پیامدهای ساه محرم در حوادث انقلاب پرداخته و تأثیر آن را در حوادثی چون شکست دولت نظامی ارتشبد از هاری، فرار شاه از ایران، قطع امید حامیان خارجی رژیم از آن و سرانجام بازگشت امام و پیروزی انقلاب اسلامی بررسی نموده‌ایم.

بخش دوم این تحقیق بخش اسنادی است که در آن منتخبی از اسناد محرم و اربعین ۱۳۵۷ شامل اعلامیه‌های امام خمینی دربار-ه این ماه و حوادث آن، تعدادی اعلامیه از اشخاص و جماعتی دیگر، گزارش‌های ساواک از تظاهرات مردم و… آورده شده است. در پایان پژوهش نیز تعدادی عکس و ضمیمه دیگر درج شده است.»

## نیم‌آحمدپور



**ناسیونالیسم باستان‌گرا و نسبت آن با ساختار و رویکردهای سیاسی در تاریخ معاصر ایران**

# شکست‌نهایی باستان‌گرایی از اندیشه و ایمان دینی

■ **نیم‌ا احمدپور**

در تاریخچه اندیشه سیاسی معاصر و آموزه‌های روشنفکری در دوران صبا، تلاش شده است تا همواره پدیده «ناسیونالیسم» تقدیس و هم‌ایف ملی‌گرایسی قلمداد گردد. صرف‌نظر از آنکه در مدلول عملی این مکتب چه خلل‌هایی می‌توان یافت، مروری بر کارکرد عملی این ایده نیز ضروری به نظر می‌رسد. مقالی که هم‌اینک پیش روی شماست، تلاش دارد تا به کارکرد عملی منادیان این تئوری در تاریخ معاصر ایران بپردازد. امید آنکه تاریخ‌پژوهان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

برای درک ساختار قدرت سیاسی در دوران حکومت محمدرضا پهلوی و فهم پدیده‌ای که از آن به ناسیونالیسم ایرانی تعبیر می‌شود، باید به دو نکته اساسی دقت کرد؛ یکی پیدایش ناسیونالیسم در غرب و اهمیتی که در ساخت جامعه مدرن غربی داشت و دیگری آنچه در ایران به عنوان ناسیونالیسم ملی‌گرای مطرح شد.

■ **نظری به پیدایش و سیر تطور ناسیونالیسم در جهان**

تعبیر دولت- ملت زاده شرایط خاصی است که در پی تحول نگرش بشر به همه امور پدید آمد. دولت- ملت حاصل اجتماع سامان‌بندی است که یک حاکمیت آن را بر سر کار آورده و حدود اعمال حاکمیت آن و قوانین آن را وضع کرده است و وظیفه نظارت بر آن را به عهده دارد و مشروعیتی را با محک آرای عمومی می‌سینجد. دولت- ملت‌ها در دوره جدید عنصر اصلی روابط بین‌المللی هستند. این تعبیر اولین بار در انقلاب کبیر فرانسه تکامل پیدا کرد و از آن پس و در قرن نوزدهم به شکلی کاملاً ملموس برای تعیین حد و مرزهای سیاسی، مذهبی، نظامی و اجتماعی مورد استفاده قرار گرفت. در روابط بین‌الملل دو اصل اساسی قبول وجود کشورهای مستقل و اصل تساوی همه کشورها در عرصه جهانی، پیامد تفکیک قدرت سیاسی از قدرت مذهبی در اروپا بود که پس از تظاهرات تعیین‌کننده روزهای کاتولیک‌ها در قراردادهای وست‌فالی منظور شد.

با از بین رفتن تسلط قدرت مذهبی کلیسا و پدید آمدن قدرت تعیین‌کنندگی برای قدرت سیاسی،

برای دولت و مشروعیت منابع جدیدی مطرح شدند. وجه شاخص مبانی ارائه شده عبارت بود از القای نگاه غیر دینی به موضوعات سیاسی و اجتماعی. جنگ‌های ۳۰ساله برای تعیین تکلیف خوددین در اجتماع و سیاست صورت گرفت و نویدبخش دوران جدیدی بودند که دین در این زمینه‌ها نقش مؤثری نداشت. این تغییرات در اثر تحولات و ضرورت‌ها پدید آمدند و دولت- ملت‌های جدید شکل گرفتند. مایکل راش در کتاب «جامعه و سیاست» می‌نویسد ملت‌ها کلا سه مرحله را طی کرده‌اند: ظهور سرمایه‌داری، وقوع انقلاب صنعتی و ظهور دولت کلی و همه اینها محصول نیروهای دوگانه ناسیونالیسم و اقتصاد هستند که در دوران جدید نقش محوری پیدا کرده و بیشترین تأثیرات اجتماعی و سیاسی را داشته‌اند. ناسیونالیسم مثل یک بافت همبند که همه عناصر جامعه را به یکدیگر ربط می‌داد بر مبانی متفاوتی استوار و عرضه شد. مبانی این تفکیک‌گاه به صورتی درمی‌آمد که می‌شد ناسیونالیسم را محرکی برای توسعه‌طلبی دولت‌ها تلقی کرد.

ژان بشلر در کتاب «ایدئولوژی چیست؟» می‌نویسد، «وجه مختلف فاشیسم عبارت‌ند از: سلسله مراتب، نظم، ریاضت، تماس با طبیعت، جنگ، وحدت، قدرت، اثبات، غیر عقلانی بودن و ناسیونالیسم وجه مشخصه مشترک همه اینهاست و همین امر است که ناسیونالیسم به عنوان ایدئولوژی که از این آرمان‌های میهم تشکیل شده است مطرح می‌شود.»

■ **ناکافی بودن ایدئولوژی یک ناسیونالیسم**

ناسیونالیسم یک ایدئولوژی کامل نیست و برای معضلات و مشکلات مختلف جامعه راهکارهای کافی را ارائه نمی‌دهد و از همین‌روست که با سایر ایدئولوژی‌های رایبطه برقرار می‌کند و شکل‌های متفاوتی از ناسیونالیسم شکل می‌گیرد. گذشته شعراهای ملت‌ها نشان می‌دهد که ناسیونالیسم صورت‌های مختلفی را به خود گرفته و هر بار شعراهای خاصی را ملاک عمل قرار داده است. ناسیونالیسم با هر عاملی که وحدت ملی را تضعیف کند مبارزه می‌کند و شعراهایی چون استقلال، خودکفایی، افزایش توان داخلی، حفظ و ترویج آداب و رسوم اجتماعی را مطرح می‌سازد، بر حقوق اساسی ملت تأکید و برای کسب و ارتقای اعتبار



میرزا ملکم خان (نفر اول از چپ) در کنار مظفرالدین شاه و ملازمان او در سفر فرنگ

و… را در خود پرورش داد که با هر نوع اعتقاد و سیستم جزمی ادبی، اجتماعی، سیاسی یا مذهبی به مخالفت می‌پرداختند. یکی از عوامل مهمی که باعث پذیرش و مقبولیت ناسیونالیسم در بین ملل اروپایی شد، از بین رفتن عامل همبستگی دیرینه جوامع اروپایی یعنی دین بود. از آنجا که اجزای گوناگون یک جامعه منفک از یکدیگر نیستند، از ناسیونالیسم به عنوان عامل جایگزین دین برای دنیوی‌تر کردن نظام سیاسی استفاده شد. دین به عنوان امری فردی که به وجدان افراد مربوط می‌شود، موجب شد مجردات متافیزیکی از سیاست زدوده شوند و تنها انسان، خواست‌ها و نیازهایش باقی‌مانند و در نتیجه منابع دیگری غیر از دین برای رفع نیازهای بشری به کار گرفته شدند.

■ **پیشینه ناسیونالیسم ایرانی**

و اما برای بررسی سابقه ناسیونالیسم در ایران باید به این نکته مهم توجه داشته باشیم که ایران کشوری کهن و دارای سوابق طولانی دینی است و آداب و رسوم دینی درواقع در بافت فرهنگی و اجتماعی این کشور تنیده شده است. دین اسلام عامل پیوستگی کشورهای اسلامی است. از همین رو وضعیت کم و بیش مشابهی برای این کشورها رقم خورده است. غرب از قرن‌های ۱۶ و ۱۷ با حرکت‌های استعماری خود تهاجم سیاسی و فرهنگی خود را به کشورهای اسلامی آغاز کرد. اشغال مصر توسط ناپلئون در سال ۱۷۸۹ نقطه عطف شناخت کشورهای اسلامی از غرب و نقطه آغاز هتندار جهان اسلام در برابر تهاجم فرهنگی مغرب‌زمین است. برای تقابل با این تهاجم دو جریان کاملاً متفاوت در کشورهای اسلامی شکل گرفتند. مصلحانی چون سیدجمال‌الدین اسدآبادی، اقبال لاهوری، کوآکبی و… به دنبال احیای تفکر دینی و افرادی چون میرزا ملکم خان، طنطساوی، طه حسین و… در پی تجدیدطلبی و پیروی از تمدن غرب بودند. البته در بین افراد هر گروه تفاوت‌هایی وجود داشت، اما خط کلی آنها مشترک بود. با رشد فرهنگ غربی و هجوم همه‌جانبه استعمار از یک سو و از سوی دیگر بیداری ملت‌ها در پرتو تلاش مصلحین بزرگی چون سیدجمال که همواره در پی ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی کشورهای اسلامی بودند، حرکت‌هایی شکل گرفتند که در دو سر طیف افراط و تفریط قرار داشتند. برخی به کلی تمام دستاوردهای غرب را نفی کردند و برخی نوعی‌تق‌زاده معتقد بودند برای دستیابی به تمدن باید از فرهنگ غرب بهره‌گیری شد.

■ **تقابل دو جریان عمده در مشروطیت و نسبت آن با ناسیونالیسم**
در ایران نیز این دو جریان موافقان فرهنگ دینی و مخالفان آن وارداتی و بومی هستند. غربی در برابر یکدیگر صف‌آرایی کردند و به ترویج آراء و افکار خود پرداختند.انقلاب مشروطه که تحت تأثیر شعراهای روشنگری و انقلاب فرانسه شکل گرفته‌بود، به فرهنگ بومی و سنتی جامعه که مبتنی بر فرهنگ دینی بود حمله برد و افرادی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده آشکارا به تمسخر شریعت اسلامی و احکام آن پرداختند. او که نظر به‌پرداز ناسیونالیسم ایرانی به شمار می‌آید، همه ادیان را بی‌معنا و افسانه تلقی می‌کند و معتقد است عرب‌ها با ورود اسلام شأن، شوکت و سلطنت هزارساله ما را نابود و ما را خراب کردند و بلا می بر سر ما آوردند که به خاطر آن حتی کسب سواد در حد معمول هم برایمان نامکنم شده و هزاران بلا و مصیبت بر سر ما آمده است.اونسبت به علمای دینی کینه یابان‌ی‌آپذیری دارد و می‌گوید ناپایداری روحانی ما را از دستمان گرفته و ما را تابع امر و معروف‌ها ونهی ازمکررهای خودشان کرده‌اند.

میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، پدر روشنگری ایران، در بیان آرای خود نسیاناط بیشترتی به بنابر این همان‌طور که اشاره شد، جنبش‌های ناسیونالیستی با توجه به مباحث فرهنگی و جنبش رومانی‌سیزم آغاز شدند و پیروان این مکتب با کسانی که از آرمان‌های روشنگری دفاع می‌کردند به مقابله پرداختند. به نظر آنها هر ملتی صاحب فرهنگ و هویت تاریخی ویژه خود است که روند تاریخ مستقل از دخالت دیگر فرهنگ‌ها را طی می‌کند و فقط با تکیه بر ارزش‌های اصیل فرهنگی خود می‌تواند توانایی‌های درونی‌اش را بروز دهد و رشد کند. جنبش رومانی‌سیزم، مخصوصاً در آلمان بسیار فعال بود و نویسندگان و شعرای بزرگی چون گوته، شیلر، کلینگر، هردر، بورگر، لنتز

## ۹ | روزنامه جوان | شماره ۵۷۸۲

برای فراهم کردن زمینه‌های لازم در جهت بهره‌برداری بیشتر و کم‌هزینه‌تر استعمار گران بودند. همین اندیشه‌ها بود که نهایتاً به حکومت رضاخان منجر شد و مشروعیتی غیر دینی و تجددمآبانه را برای حکومت استبداد رقم زد.

■ **تساوی باستان‌گرایی با ناسیونالیسم در اندیشه روشنفکران پهلوی است**

محمدعلی فروغی، نظریه‌پرداز حکومت رضاخانی در نطقی که در هنگام تاج‌گذاری رضاشاه ایراد کرد، به همه عناصر ایدئولوژی باستان‌گرایی که بعدها به صورت ناسیونالیسم افراطی مطرح شدند، اشاره کرد و هر عاملی را که مخالف برنامه‌های استبدادی رضاخانی بود، دشمن ترقی و پیشرفت کشور معنا کرد. فرهنگ ملی از هر حیث مورد تعرض قرار گرفت و دلسوخنگان منتقد و معترض، ضدمیرمن معرفی شدند. او در نطق خود رضاخان میهرنج راپادشاهی پاکزاد و ایران نژاد و وارث تاج و تخت کیان و ناجی ایران و جایگز شاهنشاهی باستان و غیره خواند. اشتباه است اگر نطق فروغی را بسک خطابه تملق‌آمیز تصور کنیم! فروغی به تملق‌گویی از رضاخان نیاز نداشت. او می‌خواست به دیگران پیاموزد که از این پس باید با رضاخان چگونه سلوک کرد و به رضاخان پیاموزد که از ایسن پس باید چگونه به خود بنگرد!... او اینک شاه شاهان و وارث تاج و تخت کیان و جانشین کوروش و داریوش و نوشیروان است! انتخاب نام پهلوی نیز ابتکار فروغی بود و پهلوی‌هایی مجبور به تغییر نام خود شدند تا رضاخان در نام نیز یگانه و بی‌همتا بماند... همه این اقدامات یک هدف داشت: ترویج اندیشه و روان‌شناسی مبنی بر ضرورت یک حکومت مقتدر و متمرکز، که در شاه نه انسانی مانند سایر انسان‌ها، بلکه امربرد و حتی «نیمه‌خدا» است زیرا تنها چنین شاهی است که می‌تواند به عنوان یک دیکتاتور مطلق‌العنان بر توده عوام فرمان راند و سلطه سیاسی - فرهنگی نو استعمار را تأمین کند. فروغی شخصاً چنین باوری داشت و شکل حکومتی پادشاهی را تنها فرم مناسب با فرهنگ و روان ایرانی‌جماعت می‌دانست. نکته جالب این است که در این راستا سوء‌استفاده‌های عجیب‌وغریبی از اشعار فردوسی صورت گرفت؛ به‌طوری‌که صدای اعتراض ملکان شعرای بهار هم بلند شد که یکسری اشعار بی‌سر و ته را کنار هم می‌چینند و وامش را شاهنامه فردوسی می‌گذارند و من هرچه اعتراض می‌کنم که این اشعار ربطی به فردوسی ندارند، به من می‌گویند تو وطن پرست نیستی. اینها می‌خواهند از این طریق احساسات مردم را تحریک کنند و هر چه را که دلشان می‌خواهد در آن می‌گنجانند و می‌گویند این شاهنامه ملتان ایران است.

از آنجا که ناسیونالیسم عامل اصلی بستر ساز فرهنگی برای نوسازی به شمار می‌رفت، در دوره محمدرضا شاه هم ادامه پیدا کرد و ظاهراً جنبه علمی به خود گرفت، ولی دیگر کسی ملل دوره رضاشاه در این دوره به نظر به‌پردازی درباره آن نبرد داخت. در این دوره با صبوری بیشتر و صرف هزینه‌های کمتر انقطاع فرهنگی از فرهنگ ایرانی-اسلامی فراهم شد. این صبوری با سکوت همراه نبود، بلکه به صورت تحقیر و مخالفت و در صورت ضرورت با سرکوب همراه بود.

رژیم پهلوی در حوزه‌های مختلف برنامه‌ریزی منسجمی نداشت، اما چند عامل در این دوره ناسیونالیسم را برای مردم جذاب کرده بود. ناسیونالیسم در دل خود فرهنگ استبداد ستیزی و استعمار ستیزی و بهیچ‌دانه در فرهنگ خودی را داشت که برای مخالفان استبداد جاذبه داشت. دیگر اینکه در ناسیونالیسم تکیه بر عنصر احسان و عاطفه زیاد است که با روحیه احساساتی ایرانی‌ها جور درمی‌آید. بسرخوردگی‌های ناشی از استعمار و استعمار طولانی با قبول ناسیونالیسم التیام‌نظری پیدا می‌کردند. ناسیونالیسم در ایران مبانی نظری روشنی نداشت و صرفاً وطن‌پرستی معنا می‌شد و زبان خود که مردم هم آن را نمی‌فهمیدند و هم برایشان مطلوبیت داشت.

■ **ناسیونالیسم معکوس اجتماعی در دوران پهلوی دوم**

به این ترتیب رژیم محمدرضا پهلوی از ناسیونالیسم به عنوان ابزاری برای دستیابی به اهداف خاصی استفاده کرد. از جمله با استفاده از ناسیونالیسم نوعی مشروعیت مادی و غیردینی را برای خود فراهم کرد و زمینه‌های توسعه فرهنگی برای اجرای برنامه‌های نوسازی مد نظر خود را تدارک دید. این رژیم با استفاده از حس ناسیونالیستی که به‌نوعی ملی‌گرایی و وطن‌دوستی معنا می‌شد، اتحاد با بلوک غرب را توجیه کرد و برنامه‌های نظامی خود را پیش برد. از سوی دیگر ناسیونالیسم به ابزاری برای مخالفت با دخالت دین در اداره جامعه و بی‌توجهی به فرهنگ دینی فراهم کرد و زمینه‌های تبدیل شد.

■ **و کلام آخر**

ناسیونالیسم افراطی که صرفاً مبتنی بر ضدیت با فرهنگ ملی بود، عملاً نتوانست به اهداف فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خود دست پیدا کند و شکست خورد و نهایتاً مغلوب انقلاب اسلامی شد. ناسیونالیسم در رژیم محمدرضا شاه نهایتاً در حد یک ایدئولوژی متظاهرانه و دهان‌پرکن مطرح شد و هیچ‌گاه نتوانست در دل توده‌های مردمی جایی پیدا کند و توان رقابت با فرهنگ دینی مردم را داشته باشد.

محمدعلی فروغی و هیئت همراه در حاشیه تیر کشیدن یکی از تکمیر هادر خارج از کشور

